

عیسی چه کرد؟: درک کار مسیح

درس ۱: تجسم

دکتر آر. سی. اسپرول

امروز می‌خواهیم یک سری درس‌های جدیدی را شروع کنیم و قراره توی این درس‌ها تمرکزمون بر کار عیسی مسیح باشه. ما در الهیات به دلایل مختلفی بین شخص مسیح و کار مسیح تمایز قائل می‌شیم. با وجود این که توجه به این تمایز مهمه اما هیچ وقت نباید اجازه بدیم فاصله‌ای به وجود بیاد چون شخص مسیح رابطه‌ی تنگاتنگی با کار او داره. و ما اصولاً کار مسیح را با نگاه به این که او کی بود و چطور اون کارها را انجام داد درک می‌کنیم. هم زمان از طرفی، کار عیسی بخش عمده‌ای از هویت اون را برای ما آشکار می‌کنه. بنابراین، شخص و کار اون را میشه از هم تمایز داد، اما هیچ وقت نباید آنها را از هم جدا کرد.

وقتی بررسی کار عیسی را شروع می‌کنیم، معمولاً مردم می‌خواهند با تولد او شروع کنند، یعنی تولد از باکره، اما در این دوره از دروسهای خاص نمی‌خواهیم از اونجا شروع کنیم. من در عوض معتقدم که کار عیسی خیلی قبلتر از تولد او شروع می‌شه. در واقع کار او از ازل شروع می‌شه که در الهیات به آن «عهد نجات» می‌گوییم. افرادی که به این برنامه‌ی رادیویی گوش می‌دهند بارها به من گفته‌اند همون قدر که از شنیدن صدای تق‌تق کاغذهای راش لیمبو روی میزش لذت می‌برند، از صدای گچی که روی تخته‌سیاه کشیده می‌شه هم لذت می‌برند. اما کلمه‌ی عهد را در کتاب مقدس زیاد می‌شنویم. ما به عهد خلقت فکر می‌کنیم. به عهد اعمال و عهد فیض فکر می‌کنیم. درباره‌ی عهدی که خدا با ابراهیم، نوح، داوود و حتی عهد تازه‌ای که به اون عهد جدید می‌گیم هم فکر می‌کنیم. اما خیلی از افراد با آنچه ما عهد نخست یا عهد نجات تلقی می‌کنیم اصلاً آشنایی ندارند. و آن عهد، عهدی نیست که خدا با انسانها می‌بندد. در عوض، عهد نجات به پیمان و توافقی اشاره داره که از ازل بین اقاییم تثلیث بسته شد.

ما اشخاص درون ذات خدا را به عنوان پدر، پسر و روح القدس از هم تمییز می‌دهیم و می‌دانیم وقتی که به روایت عهد قدیم از خلقت نگاه می‌کنیم، در آن کل تثلیث، یعنی همه‌ی اشخاص ذات خدا به صورت فعال در خلق کردن عالم هستی نقش دارند. اما نه فقط خلقت، بلکه نجات هم کار خدای تثلیثه. پدر کسی است که مفهوم نجات خلقتی را که می‌دونه سقوط خواهد کرد، شروع می‌کند. و... در نتیجه، این پدره که نقشه‌ی نجات را طراحی می‌کنه. این پسره که از طرف پدر ماموریت پیدا می‌کنه که آن نجات به انجام برسونه و البته این کار روح القدس که آن عمل نجات را در ما به انجام برسانه. اما باید درک کنیم که این امر نشان‌دهنده‌ی کشمکش درون خدا

نیست، بلکه یک توافق ازلی و ابدی است. پدر پسر را می‌فرسته و پسر کاملاً خشنود و راضیه که فرستاده بشه و ماموریتی را که پدر به او سپرده به‌انجام برسونه.

عیسی در زمان زندگی زمینیش یکبار این‌طور گفت: «هیچ کس به آسمان بالا نرفته است، مگر آن که از آسمان فرود آمد.» بنابراین، خدمت عیسی در این دنیا با یک فرود آمدن شروع می‌شه که از صعود جداست. فرود آمدن با ترک کردن شرایط و وضعیت او در جلال با پدر و روح القدس و آمدن به این دنیا از طریق تجسم در ارتباطه. وقتی پولس رسول نامه‌ی خودش را به رومیان نوشت، در همان ابتدای رساله، خودش را به‌عنوان رسولی که از سوی خدا فراخوانده شده و برای انجیل او وقف شده، معرفی می‌کنه، همان انجیلی که از طرف انبیای عهدقدیم اعلان شد و درباره‌ی عیسایی هست که از صُلب داوود به‌دنیا آمد. به همین خاطر وقتی پولس انجیل و کار مسیح را در کل کتاب رومیان اعلان می‌کنه، کار خودش را در همان فصل اول با اشاره به عیسی شروع می‌کنه که به حسب جسم از یک زن از نسل داود به‌دنیا آمد. و وقتی که در مورد جسم عیسی صحبت می‌کنیم، فوراً مفهوم تجسم در ذهنمان تداعی می‌شه.

چیزی که توی کریسمس جشن می‌گیریم، خیلی درباره‌ی تولد یک نوزاد نیست، هرچند که آن هم مهمه اما چیزی که تولد این کودک خاص را تا این حد مهم و برجسته می‌کنه اینه که ما در این تولد تجسم خود خدا را داریم. تجسم به‌معنای آمدن در جسمه. می‌دانیم که یوحنا چطور انجیل خودش را شروع می‌کنه: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه، خدا بود.» بنابراین، یوحنا در آن جمله‌ی مقدماتی و پیچیده بین کلام و خدا تمایز قائل می‌شه و بعد در عبارت بعدی اون دو را یکی می‌کنه: «کلمه با خدا بود و کلمه، خدا بود.» و بعد، در انتهای مقدمه می‌گه: «و کلمه، جسم گردید و میان ما ساکن شد.» حالا در این «تجسم» – یعنی تجلی مسیح بر این کره‌ی خاکی این‌طور نیست که خدا یک دفعه با یک تغییر شکل به انسان تبدیل شده، به‌طوری که طبیعت الهی از موجودیت خارج شده و به‌شکل جدیدی در جسم ظاهر بشه. خیر، این‌طور نیست، تجسم به معنای کم شدن نیست بلکه بیشتر، اضافه به مورد اضافه شدن، یعنی شخص دوم و ازلی تثلیث طبیعت بشری به‌خودش می‌گیره و با هدف نجات، طبیعت بشری را با طبیعت الهی خودش متحد می‌کنه.

حالا امروز صبح می‌خواهم توجه‌مون را به متنی مهم در فصل دوم نامه‌ی پولس به فیلیپیان جلب کنم؛ تو فصل دو، از اول آیه‌ی ۵، این کلام را داریم: «پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛ و چون در شکل انسان یافت شد،

خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید. از این جهت خدا نیز او را به‌غایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید. تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین وزیر زمین است خم شود، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر.»

این آیات که الان خواندم در محافل کتاب مقدسی به سرود کنوتیک (خالی گشتن) معروفه، این ایده از این فرضیه گرفته شده که پولس به هنگام نوشتن این نامه به فیلیپیان این متن را ننوشته بود، بلکه از یک سرود مسیحی قدیمی و بسیار رایج استفاده کرده بود. ما این را به یقین نمی‌دانیم اما قطعاً امکان‌پذیره. و آن سرود تجسم را گرامی می‌داره و علت آنکه به این اسم خوانده می‌شو اینه که کلمه‌ی یونانی مهمی که در این متن پیدا می‌شه، کنوسیسی هست که معنای دقیق آن «خالی گشتنه». و نکته‌ی مهم این متن یا سرود انتقال و گذاریه که عیسی پذیرفت، یعنی از جایگاه رفیعش در آسمان پایین آمده و به‌عنوان یک انسان در این دنیا جسم شد.

و الگویی که در این متن هست الگویی که ... بارها در زندگی عیسی می‌بینیم همان الگوی خوار شدن و سرافرازیه، یعنی او در شروع در آسمان بود، در سرافرازی و والا بودن در جلال، اما خودش را پایین آورد تا در وضعیت ناگوار زمینی‌ما به ما پیونده تا نجاتمان بده. او با وارد شدن در جسم بشری حقارتی عمیق را متحمل شد. و به‌نظر می‌رسه که در طول زندگی یک پیشروی یا [بهتره بگوییم] پسرفت وجود داره، جایی که این خواری، عمیقتر و تاریکتر و بدتر و بدتر می‌شه و به پست‌ترین حد خودش یعنی صلیب می‌رسه و اون موقع بعد از صلیب، رستخیز و دفعه بعد سرافرازی مسیح در جلال به انجام می‌رسه. حال، این پیشروی یا آن الگوی خوار شدن تا سرافرازی که الان به آن اشاره کردم امری مطلق نیست.

سالها پیش کتابی تحت عنوان جلال مسیح نوشتم چون شیفته‌ی این موضوع بودم که چطور در لحظاتی خاص از زندگی زمینی عیسی، در خلال پنهان بودن هویت جاودانش و همچنین در خلال پوشش تجسم، غلیانهای کوچک از جلال پدیدار می‌شه و طوری نمود پیدا می‌کنه که انگار تجسم به تنهایی قادر نبوده جلال شخص دوم تثلیث را به‌تمامی پنهان کنه. به‌عنوان مثال در روایتهای تولد عیسی، این موضوع را می‌بینیم، جایی که متون زیادی درباره‌ی سفر دشوار مریم و یوسف به بیت‌لحم صحبت می‌کنند، سفری که برای نام‌نویسی برای مالیات طی کردند. و وقتی به اونجا رسیدند، در مهمان‌سرا هیچ جایی براشون نبود، پس عیسی در آنجا، در شرایطی مفتضح و در خواری مطلق به دنیا آمد، در قنذاق پیچیده شد و غیره. اما تمام مدتی که این تصویر از خواری

را داریم، درست بیرون در دشتهای بیت لحم می بینیم که جلال خدا به یکباره ظاهر می شه و گروهی از فرشتهای آسمان شروع به خوندن سرود می کنند: «خدا را در اعلی علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.» این فقط یک نمونه است، اما در همه ی زندگی عیسی قسمتهایی را می بینیم که جلال اون را نشان میده . اما یک الگو بود خالی و پست شدن و در مقابل سرافراز شدن. دوباره به رومیان ۱ برگردیم؛ پولس در اینجا صحبت از این می کنه که عیسی از صلب داوود در جسم به دنیا آمد اما با رستاخیز به عنوان پسر خدا شناخته شد.

حالا که این مطالب را گفتیم، بیایید یکبار دیگه به این سرود نگاهی بکنیم و بعضی از جنبه های اون را در فیلیپیان ۲ تحلیل و بررسی کنیم. پولس این سرود را به منظور نصیحت و تشویق مسیحیان به کار برده، این که مسیحیان باید از فروتنی نجات دهنده ی خودشون سرمشق بگیرن. او در جای دیگه به ما می گه که تا وقتی مایل نباشیم که با مسیح خوار بشیم، قادر نخواهیم بود جلال و سرافرازی اون را تجربه کنیم. حتی تعمیم ما این علامت دوگانه را در خودش دارد، اینکه در تعمیم با عیسی می میریم و با رستاخیز او قیام می کنیم. آیا این الگو را مشاهده می کنید؟ خوار شدن و سرافرازی. خب، پولس رسول با استفاده از این سرود می گه مسیح که در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد. سبک زبانی این جمله عجیبه. مترجمین دیگه ترجمه های متفاوت از اون ارائه کرده اند. اونها می گن که او برابری با خدا را با چنگ نگرفت. به بیان دیگه، عیسی جلالی را که از ازل با پدر و روح القدس شریک بود، چیزی ندونست که با سرسختی و لجابت به اون بچسبه و از روی حسادت اون را حفظ کنه، در عوض مایل بود اون را کنار بگذاره. اون مایل بود خودش را خالی کنه و هیچ شهرتی از خودش به جا نگذاره.

توی قرن نوزدهم، دانشمندان لیبرال آموزه های به نام «نظریه ی کنوتیکی تجسم» مطرح کردند و شاید اسم آن را شنیده باشید؛ بر اساس این تفکر، زمانی که عیسی به روی زمین اومد، خصوصیات و صفات الهی خودش را کنار گذاشت به طوری که خدا-انسان دست کم در الوهیتش فاقد خصوصیات الهی مثل علم مطلق، قدرت مطلق و غیره بود. البته این تفکر، طبیعت خدا را که تغییرناپذیره به طور کامل انکار می کنه. حتی در تجسم، طبیعت الهی صفات الهی اش را از دست نمیده. او اون را به جنبه ی بشری انتقال نمیده. اون به جنبه ی بشری هم الوهیت نمی بخشه، بلکه در راز اتحاد بین طبیعت های الهی و بشری عیسی، طبیعت بشری کاملاً بشریه. این طبیعت، عالم مطلق نیست. قادر مطلق نیست. هیچ کدوم از اینها نیست. اما در عین حال، طبیعت الهی کاملاً و تماماً الهی باقی می مونه. بی. بی. وارفیلد، داشمند بزرگ پرینستون در مورد نظریه ی کنوتیکی زمان خودش گفت: «تنها کنوسیسی که این نظریه ثابت می کنه، کنوسیسه (خالی شدن)

مغز الهیدانهایی هست که اون را تبلیغ می‌کنند!»- یعنی اونها عقل سلیم را از کله‌ی خودشون بیرون کردند!

به هر حال، چیزی که خالی شده، جلال، برتری و سرافرازیه. عیسی در تجسم هیچ آبرو و شهرتی برای خودش جمع نمی‌کنه. اون اجازه می‌ده که شرایط متعال و خدایی اون در معرض خصومت انسانی و انتقاد و انکار بشر قرار بگیره. او صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد. این امری شگفت‌انگیزه چون که او فقط به‌عنوان یک انسان نیومد. اون به‌عنوان یک غلام آمد. او در وضعیت یا جایگاهی آمد که هیچ سرافرازی، شان و اعتباری نداشت و فقط بی‌آبرویی به‌همراه داشت. و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید.

حالا که این سرود خلاصه‌ای کوتاه درباره‌ی خواری عیسی در تجسم به ما داد، کلمه‌ی بعدی که دنبال اون میاد برامون خیلی اهمیت داره. پس خدا او را به‌غایت سرافراز کرد. آیا اون شبی که عیسی قبل از مرگش در بالاخانه بود، همان شبی که شام خداوند را برگزار کرد یادتون هست؟ او دعایی طولانی کرد که به دعای در جایگاه کاهن اعظم معروفه. آیا یادتونه یکی از آن چیزهایی که عیسی در آن دعا طلب کرد چی بود؟ او از پدر خواست که جلالی را که از ابتدا با پدر داشت به او بازگردونه. او گفت: من ماموریت خود را به انجام رسوندم. من مطیع بودم. حالا ای پدر پسرت را جلال ده، با آن جلالی که پیش از شروع جهان نزد تو داشتم. و این دقیقاً همون کاریه که خدا در زمان کامل شدن کار عیسی انجام میده. این نقطه‌ی پایان بی‌آبرویی اونه. خوار شدن اون که به شکلی ناخوشایند با تولدش شروع شد، کامل می‌شه. پس خدا نیز او را به‌غایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید.

در دوره‌ی درس‌های دیگه‌ای که باهم داشتیم، اسامی و لقب‌هایی را که در عهد جدید برای عیسی به‌کار رفته به‌دقت بررسی کردیم، عناوینی که خیلی غنی و برای ما الهام بخش هستند. اما اغلب وقتی افراد مسیحی این متن را می‌خوانند، فکر می‌کنند که این متن می‌گه اون نامی که برتر از هر نامیه، همان نام عیسی است. اما این متن اینطور نمیگه، متن میگه خدا اون را به حدی سرافراز کرد که به نام عیسی-وقتی نام عیسی را می‌شنوید- هر زانویی خم شود، و هر زبانی اقرار کند که چی؟ که او خداوند است برای جلال خدای پدر. نامی که برتر از همه‌ی نامهاست، همان عنوانیه که فقط به خدا تعلق داره، یعنی ادونای که به خدا به‌عنوان یگانه حاکم مطلق اشاره داره. این همون لقبیه که آشکار شده لقبی که به مسیح تعلق داره، به‌خاطر پذیرفتن اون خاری. به خاطر اطاعت محض و کامل اون در نقش یک غلام، خدا آسمان و زمین را به حرکت

درمی‌آره تا پسرش را سرافراز کنه و اسمی به او بخشه که بالاتر از هر اسمیه تا وقتی اسم عیسی را می‌شنوید، اولین واکنش شما این باشه که زانو بزنیند و اعتراف کنید که او خداونده برای جلال خدای پدر؛ در این زمان شما با جلال مسیح، پدر را هم جلال می‌دهید.

بنابراین اینها توی یک چرخه انجام میشه. خواری...سرافرازی اول، خواری، بازگشت به سرافرازی. اما این نقطه‌ی شروع. کار مسیح به او سپرده نشده بود که بیاد و توی جمعه‌الصلیب بمیره و بعد به آسمان برگرده، بلکه او تا ابد مشغول ماموریتیه که از ازل توافق کرده تا با همکاری پدر و روح‌القدس به‌انجام برسونه.